

درس‌نامه «جغرافیای تاریخی فرارود» در بوته نقد

محسن رحمتی*

چکیده

نوشتار حاضر جایگاه تبیینی و تفسیری کتاب «درآمدی بر جغرافیای تاریخی فرارود (در سده‌های نخستین اسلامی)» را از دو منظر ایجابی و سلبی مورد نقد قرار می‌دهد. ماوراءالنهر به عنوان شرقی‌ترین ایالت جهان ایرانی و اسلامی در طول قرون نخستین اسلامی، پیوندهای تنگاتنگ فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی انکارناپذیری با دیگر نواحی جهان اسلام داشته و در عین حال، حدود و ویژگی‌های جغرافیایی آن تا کنون چندان شناخته شده نیست. کتاب حاضر که به عنوان کتاب درسی برای دانشجویان رشته تاریخ معرفی شده، به نوعی سر آغاز جریان‌های نوین در پژوهش‌های فرارود شناسی محسوب می‌شود. اهمیت موضوع و پردازش متفاوت مطلب از نکات ممتاز کتاب، ولی ابهام در مسأله، ناهماهنگی عنوان و محتوا، عدم استفاده از همه منابع اصلی، عدم تدقیق و توجه لازم در استفاده از تحقیقات جدید، عدم رعایت موازین علمی در تدوین کتاب و وجود اغلاط محتوایی و ویرایشی در متن را نیز می‌توان به عنوان نارسایی‌های آن دانست.

کلیدواژه‌ها: جغرافیای تاریخی، ایران فرهنگی، فرارود، ترکستان شرقی.

۱. مقدمه

نقشی که ماوراءالنهر، به عنوان بخشی از قلمرو فرهنگی ایران، در تجدید حیات علمی-ادبی ایران در قرون سوم و چهارم هجری، ایفا کرد، بازکاوی تحولات آن را برای ما ضرورت می‌بخشد. بدیهی است که فهم تحولات تاریخی هر منطقه بدون شناخت درست از شرایط جغرافیایی آن میسر نخواهد بود. لذا انتشارت سمت کتابی را تحت عنوان

* دانشیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان، Mohsenrahmati45@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۷/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۰/۱

«درآمدی بر جغرافیای تاریخی فرارود در سده‌های نخستین اسلامی» را به عنوان «منبع اصلی درس جغرافیای تاریخی ایران» منتشر کرده است. با توجه به جدایی حاکمیت سیاسی ماوراءالنهر از ایران در چهار قرن اخیر، تاریخ آن منطقه نیز در همه ابعاد فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، و جغرافیایی آن، در ایران ناشناخته مانده و به رغم تلاش‌های زیادی که برای بازشناسی پیوندهای تاریخی و فرهنگی فرارود با ایران صورت گرفته، هنوز درباره جغرافیای تاریخی آن ناحیه، به جز ترجمه آثار برخی مستشرقان، هیچ تألیفی به زبان فارسی وجود نداشت. کتاب حاضر به عنوان نخستین پژوهش از سوی یک محقق ایرانی، در این زمینه محسوب می‌شود.

۲. مزایای کتاب

یکی از ویژگی‌های کتاب آن است که فرارود را به عنوان بخشی از ایران دانسته و با تأکید بر یگانگی فرهنگی میان این دو ناحیه، عملاً موضوع کتاب را به عنوان بررسی جغرافیای تاریخی یکی از نواحی ایران تبدیل کرده است. دومین نکته، جامعیت بحث و تفکیک موضوعی آن است. تا پیش از این، شرح و توصیف جغرافیای تاریخی را شهر به شهر می‌نوشتند و زیر عنوان هر شهر تمام مسایل مربوط به شهرسازی، فرهنگ، جمعیت، اقتصاد و هر چیز مرتبط با آن را می‌نوشتند، اما در این اثر با تفکیک موضوعی، به هر یک از این موارد یک فصل اختصاص داده و در تشریح نواحی شمال و شرق سیحون، به معرفی ایلات ترک آنجا پرداخته است. دیگر نکته حائز اهمیت، آن است که در حجمی متناسب به همه موضوعات مربوطه پرداخته و همچنین تصاویری که با کیفیت مناسب از آثار تاریخی فرارود تهیه و در پایان کتاب چاپ شده است. مطالعه متن کتاب، وجود برخی کاستی‌ها را نیز در کتاب نشان می‌دهد که شرح آن به ترتیب خواهد آمد.

۳. کاستی‌های شکلی و ظاهری

نوشتن آثار پژوهشی، اسلوب خاص خود را دارد که نویسنده می‌بایست با دقت تمام این موارد را رعایت کند اما در متن کتاب حاضر از چند جهت، از اسلوب علمی فاصله گرفته است:

۱-۳. تکرار مطالب

یکی از معیارهای علمی، پرهیز از تکرار است که در کتاب حاضر رعایت نشده و در بسیاری جاها از جمله در صفحات (۱۳، ۲۰، ۲۳، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۴۰، ۴۵، ۵۴-۶۱، ۲۱۹-۲۲۳، ۱۴۸-۱۵۱، ۱۵۳، ۷۰، ۹۷، ۹۵، ۲۲۵، ۱۰۵، ۲۲۴، ۱۳۸، ۱۵۱، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۷۶، ۲۲۲، ۲۲۹، ۲۴۱، ۲۴۲) قابل مشاهده است. این تکرار به حدی می‌رسد که توصیف‌های مشابه از یک ماجرا را هفت بار از قول جغرافی‌نویسان مختلف تکرار می‌کند (ص ۲۸۴-۲۸۵).

۲-۳. فقدان یکنواختی در ارجاعات

در پژوهش مرسوم است که نخستین بار، مشخصات کامل کتابشناختی منبع مورد استناد نقل و در موارد بعدی فقط اسم اشهر نویسنده را ذکر کنند. مؤلف، این قاعده را مهمل گذاشته و این قضیه، از چند جهت باعث آشفتگی در ارجاع‌دهی این کتاب شده است: یکی اینکه برخی منابع را چند بار به صورت متوالی یا متناوب، با مشخصات کامل آورده‌اند. همچون ابن حوقل، جیهانی، اصطخری و حدودالعالم (ص ۶، ۷، ۱۴، ۱۵، ۱۶). دوم اینکه برای بسیاری از منابع، همچون بلاذری، علی، شعبان، گیب، خطیب و جز آن (ص ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۸۰، ۹۹، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۲۹، ۱۷۷)، مشخصات کتابشناختی را ثبت نمی‌کند، ولی در ارجاعات بعدی (گاهی اوقات بعد از ۴۰ بار ارجاع) مشخصات کامل منبع شناختی برخی از آنها را ارائه می‌دهد مثلاً فرای، دیاکونوف، فولتس و فرامکین (ص ۲۷۱-۲۷۳).

سوم اینکه گاهی اوقات، به نام کتاب ارجاع می‌دهد (ص ۱۵۲، ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۱۶) و گاهی منبعی را یک بار با نام کتاب و یک بار با نام مؤلف ذکر می‌کند (از جمله ص ۱۴۰، ۱۴۷، ۲۰۲، ۱۵۸، ۲۰۳، ۲۰۸). همچنین در ارجاع به کتاب «مطالعات سغدی»، بارها به نام کتاب ارجاع داده (ص ۱۴۶، ۱۲۱، ۷۶، ۱۵۵، ۱۶۳)، ولی یکبار تغییر رویه داده، به نام مؤلف آن آذری (ص ۱۹۶ پاورقی ۲) و مجدداً در زیرنویس بعدی به نام کتاب ارجاع می‌دهد (ص ۲۹۴ پاورقی ۱)، ولی در فهرست منابع، نویسنده آن را بدرالزمان قریب معرفی می‌کند (ص ۳۱۴). چهارم اینکه قاعده مرسوم در ارجاع متوالی به یک منبع را در برخی موارد مغفول گذاشته است (ص ۶۳، ۹۳). در جایی (ص ۱۰۳ پاورقی ۶) نیز به ابن حوقل ارجاع داده و در پاورقی بعدی «همان، حوقل، ص ۲۰۲» آورده است.

پنجم، بی‌نظمی در ارجاع به مقالات است. در حالی که در مواردی (ص ۱۲۸، ۲۹۲) شیوه متداول در ارجاع‌دهی به مجلات را رعایت می‌کند، در برخی موارد به این شیوه عمل نمی‌کند (ص ۷۹ پاورقی ۷، ۱۷۵، پاورقی ۳). همچنین، در ارجاع به «تاریخ ایران کمبریج» (ص ۱۲۱، ۱۶۴، ۱۹۶، ۱۶۰)، «تاریخ تمدن‌های آسیای مرکزی» نیز (ص ۱۱، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱)، و مقالات دایرةالمعارف (ص ۹۹، پاورقی ۶)، به گونه‌ای ناهمگون عمل می‌کند. ششم، بی‌نظمی‌هایی که در ذکر صفحات مورد ارجاع وجود دارند. چنانکه در صفحه ۷۱ (پاورقی ۲، ۷) به حدودالعالم ص ۱۷۵-۲۷۷ و در پاورقی ۳ به ص ۱۵۷-۲۷۷ استناد کرده و این بدان معنا است که افراد برای یافتن اطلاعات مورد استناد باید به ۱۰۲ یا ۱۲۲ صفحه از حدودالعالم مراجعه کنند. همچنین در جای دیگر به دو صفحه متفاوت از یک منبع استناد کرده و به این شکل عجیب ارجاع می‌دهد: بهزادی، ص ۹۱، ص ۷۲ (ص ۱۲۱، پاورقی ۷، ۸). از آنجا که دو اثر بهزادی مورد استفاده ایشان بوده، معلوم نیست که این ارجاعات به کدام اثر ایشان است. این بی‌توجهی به قاعده‌ی معمول استناد، در آنجا به اوج می‌رسد که فقط به نام نویسنده و ناشر بسنده کرده، و از ذکر نام اثر و دیگر مشخصات منبع شناختی و حتی ذکر صفحه مورد ارجاع طفره می‌رود (ص ۶۷ پاورقی ۱، ص ۱۷۰ پاورقی ۲). همچنین در جاهای دیگر، مشخصات کتاب‌شناختی را بدون سال نشر و بدون ذکر صفحه ذکر کرده است (ص ۱۲۶ پاورقی ۳، ۱۲۷ پاورقی ۱).

۳-۳. ارجاعات ناصحیح

دیگر کاستی، ثبت ناصحیح صفحات مورد ارجاع است یا اینکه مطلبی را از منبعی نقل کرده و به منبع دیگری ارجاع می‌دهد (۲۰، ۳۹، ۴۰، ۶۷، ۶۶، ۷۱، ۷۳، پاورقی ۴، ۸۱، ۱۸۳ پاورقی ۱، ۲۸۹، ۲۷۸).

۳-۴. ذکر نکردن مشخصات منابع

در یک اثر پژوهشی، فقط مشخصات منابعی که در متن کتاب به آنها ارجاع داده شده، می‌بایست در لیست منابع ذکر شود. مؤلف کمترین توجهی به این قضیه نداشته‌اند؛ به گونه‌ای که در زیر نویس‌ها فقط به حدود ۷۷ اثر ارجاع داده ولی در فهرست منابع، مشخصات کتاب‌شناختی حدود ۳۰۰ منبع را درج کرده و با این حساب، فقط از ۲۵ درصد منابع استفاده کرده‌اند. از طرف دیگر قریب به ۹ مورد از ۷۷ اثری که در

درس‌نامه «جغرافیای تاریخی فرارود» در بوته نقد ۱۶۳

پاورقی‌ها به آنها ارجاع شده، در فهرست پایانی درج نشده‌اند: همچون رودکی، علی، شعبان، خطیبی، زرین‌کوب، بازورث، هرودوت، کفالایا و جز آن (ص ۳۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۹۹، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۴۳، ۲۰۵، ۲۰۶). از آنجا که مشخصات کتابشناختی این منابع را در هیچ‌جا نیاورده، این تصور ایجاد می‌شود که ایشان فقط با رونویسی از مآخذ دیگر این ارجاعات را آورده است.

همچنین با عملکرد ناهمسان، قاعده‌ی معمول در ترتیب الفبایی در فهرست منابع پایانی را در مهمل گذاشته‌اند (ص ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۹، ۳۱۰). در مواردی نیز از یک اثر استفاده نموده ولی در فهرست پایانی، مشخصات کتابشناختی چند چاپ از همان اثر را آورده و معلوم نمی‌کند که از کدام یک استفاده کرده‌اند؟ مثل نرشخی، کولسنیکف و کاشغری (ص ۳۱۵، ۳۱۸). این آشفتگی زمانی به اوج می‌رسد که مؤلف در زیرنویس به یک کتاب ارجاع می‌دهد و در فهرست پایانی مشخصات آن کتاب را ننوشته یا مغایر نوشته‌است (ص ۷۹، ۸۰، ۱۹۶، ۱۷۷ پاورقی ۵، ۲۳۱، ۳۱۴، ۱۷۰ پاورقی ۳ در مورد بهزادی، گلذیهر، مطالعات سعیدی، شاهنامه چاپ مسکو).

۳-۵. اغلاط دستوری و نگارشی

یکی دیگر از کاستی‌های کتاب، وجود اغلاط ویرایشی در متن کتاب است که از آن جمله استفاده نامناسب از علامت نگارشی ویرگول «،» (ص ۹۷، ۱۰۰، ۲۷۸)، ناهماهنگی بین آغاز و انجام برخی جملات و عدم تناسب فاعل و فعل (ص ۹۱، ۵، ۴۰، ۱۰۷، ۱۶۴)، اعراب‌گذاری یا ثبت نادرست نام ایلات ترکِ قَرْلُوق (ص ۶۲، ۶۵، ۲۲۸، ۶۶، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۴۳، ۲۵۰، ۲۸۶، ۲۸۸)، تُرگش (ص ۷۲)، یَغْمَا (ص ۶۸) و کَنجینه (ص ۶۳، ۷۲) هستند. علاوه بر این، اغلاط تایپی متعددی در کتاب است که ضمن اشاره به برخی از آنها، شکل صحیح آن را در مقابل آن درج می‌کنیم: حوزه (=حوضه)، غور (=غوز یا غز)، شکینه (=شقنیه)، ایس‌کوک (=ایسی‌کول)، توزکوک (=توزکول)، تغز (=تغزغز)، دیه‌نوا (=دیه‌نو، ده‌نو)، دریای روی (=دریای روم)، حکیمی (=حاکمی)، کنجینه (=کنجینه)، گریتن (=گریستن)، محرم (=محترم)، تفضیل (=تفصیل)، جز (=جزء). این موارد به ترتیب در صفحات ۱۳، ۱۶، ۳۰، ۳۴، ۲۹، ۴۲، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۱، ۶۳، ۷۳، ۱۲۵ زیرنویس ۳، ۱۳۲، ۲۴۸، ۲۵۴ دیده می‌شود.

۳-۶. تأثیرپذیری نثر نویسنده از منابع خود

یکی از ویژگی‌های کتاب، تأثیرپذیری نثر نویسنده از منابع است؛ چنان‌که با رونویسی از جغرافیایان مسلمان، همواره افعال را با زبان و زمان حال آورده، در نتیجه

خواننده، با مطالعه این کتاب تصوّر می‌کند که هنوز در قرون نخستین اسلامی زندگی می‌کند (نک: ص ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۶۶، ۶۷، ۹۰، ۱۰۰، ۱۱۱، ۲۳۴). حتی در مواردی نیز عین جملات منابع خود را بدون علامت نقل قول (۰)، آورده و در نتیجه نثر وی بیش از پیش تحت تأثیر منابع خود قرار گرفته است (ص ۶۶، ۶۷).

۴. کاستی‌های محتوایی

مطالعه متن کتاب وجود برخی کاستی‌های محتوایی را نشان می‌دهد که به ترتیب ذیل به آنها پرداخته می‌شود:

۴-۱. ابهام در مسأله و در نتیجه ناهماهنگی عنوان و محتوا

در میان پژوهشگران هنوز توافقی در خصوص مواد مورد مطالعه در جغرافیای تاریخی وجود ندارد. مؤلف نیز از ارائه بحثی مقدماتی پیرامون جغرافیای تاریخی و فهم خاص خود از این مفهوم دریغ ورزیده‌اند، لذا کتاب، با ابهام در مسأله و روش مواجه است. تأمل در کتاب، نشان می‌دهد که از نظر ایشان جغرافیای تاریخی «بررسی تطوّر و تحوّل مسایل مورد مطالعه‌ی علم جغرافیا در یک مکان جغرافیایی معین و در یک مقطع زمانی خاص» است. این گونه تعبیر از جغرافیای تاریخی، اگر چه قابل قبول است، اما مؤلف را ملزم می‌سازد تا دوره زمانی و مکان جغرافیایی مورد مطالعه خود را معرفی کند. ایشان نیز به همین خاطر عنوان فرارود را افزوده‌اند، اما تعریف دقیقی از آن ارائه نمی‌کند؛ در برخی جاها (ص ۶۱-۷۳، ۲۹۰-۲۹۱) فرارود را بر همه سرزمین‌های واقع در شمال و شرق جیحون و دریای مازندران، از ولگا تا ایرتیش و سیبری و بخشهایی از چین تعمیم می‌دهد، ولی در جاهایی دیگر (ص ۲۴-۲۶، ۲۸۴-۲۸۹)، با تعیین مرزهای بین اسلام و کفر، عملاً دامنه فرارود را به نواحی غرب سیحون محدود می‌سازد.

همچنین محدوده زمانی مورد بحث نیز مبهم است. قرون نخستین از ابتدای ورود اسلام به ایران تا ابتدای حکومت سلجوقیان را در بر می‌گیرد، ولی نویسنده‌ی حاضر، مواردی از مسایل جغرافیایی دوره سلجوقیان را نیز آورده است (ص ۱۱۸-۱۱۹). از طرف دیگر، موارد عدیده‌ای از مسایل پیش از اسلام (ص ۱۲۰-۱۹۶، ۱۹۶-۲۱۰) را نیز آورده است. در حالی که درباره شرایط فرهنگی و مذهبی منطقه در دوره اسلامی بسیار اندک سخن می‌گوید (ص ۱۹۴-۱۹۵، ۲۱۰-۲۲۶). چنان‌که در فصل ۱۰۵ صفحه‌ای

جغرافیای فرهنگی، فقط ۱۹ صفحه (یا به عبارت بهتر فقط ۱۸ درصد مطالب فصل) به شرایط فرهنگی منطقه در قرون نخستین اسلامی تخصیص یافته است. به لحاظ روش گردآوری اطلاعات و نحوه ارائه موضوع، این کتاب از دو بخش کاملاً مجزاً و نامرتب با یکدیگر ترکیب و تدوین یافته است. در حالی که چهار فصل جغرافیای طبیعی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی (۱۳-۱۱۹، ۲۱۶-۲۷۰، ۲۷۴-۳۰۰) را بر اساس متون جغرافیایی اسلامی تدوین نموده، فصل سوم یعنی جغرافیای فرهنگی (صص ۱۲۰-۲۱۵) و چهار صفحه‌ی آغازین فصل پنجم (صص ۲۷۰-۲۷۳) را بر اساس تحقیقات اروپایی تنظیم کرده است.^۱ این بدان معناست که بیش از ۶۶ درصد کتاب بر اساس متون جغرافیایی اسلامی و ۳۳ درصد بر اساس تحقیقات جدید تنظیم یافته، ولی هیچ تلاشی برای تطبیق این دو انجام نشده است. این قضیه در خصوص قوم ایغور به اوج می‌رسد زیرا از یک سو، همه‌ی داده‌های متون جغرافیایی اسلامی درباره تغزرها (صص ۶۲-۶۴، ۲۸۸، ۲۹۰) و از سوی دیگر، داده‌های تحقیقات جدید درباره ایغورها (صص ۱۵۵، ۱۷۷-۱۸۰) را به تناسب موضوع در جای‌جای کتاب خود نقل کرده است. در حالی که سرزمین ایغورها با تغزرها یکی است و به احتمال قوی، این دو قوم بر هم منطبق‌اند (*"TOGHUZGHUZ"* / Golden, 2000: 10) ولی نویسنده به این امر توجهی ندارد.

از این رو فصل جغرافیای فرهنگی که بر اساس یافته‌های باستانشناسی تنظیم شده، علاوه بر آنکه با دو سوم مطالب کتاب هماهنگ نیست، دعاوی خاورشناسان اروپایی را تکرار می‌کند. این قضیه، ضمن آنکه بحث ایشان را از محدوده زمانی قرون نخستین، فراتر برده، عملاً ایشان را به بلندگوی تبلیغاتی مستشرقان مبدل ساخته که هم‌صدا با آنها پیوند فرهنگی میان ایران ساسانی و فرارود را منکر می‌شود که این امر با هدف اولیه ایشان در تأکید بر یکپارچگی فرهنگی فرارود با ایران، تعارض کامل دارد.

چنانکه اشاره شد، حدود ۶۶ درصد مطالب کتاب بر اساس گفته‌های جغرافیایانویسان مسلمان، تنظیم یافته است. از آنجا که اکثر جغرافیایانویسان مسلمان، فقط نواحی غرب سیحون را توصیف کرده‌اند و مؤلف نیز فقط گفته‌های آنها ذکر می‌کند، لذا ناهماهنگی آشکاری بین عنوان و محتوای کتاب دیده می‌شود که در نتیجه‌ی عدم تبیین مسأله و همچنین نادرستی روش تحقیق حادث شده و انتخاب عنوان «*اوضاع جغرافیایی فرارود مطابق متون جغرافیایی قرون نخستین اسلامی*» برای این اثر می‌توانست مناسب‌تر باشد.

۴-۲. آشفته‌نویسی و پراکنده‌گویی

یکی از ویژگی‌های متن پژوهشی مطلوب، ارائه‌ی منظم مطالب و به اصطلاح «در چارچوب سخن گفتن» است و این مهم، فقط در نتیجه‌ی تبیین مسأله حاصل می‌شود. متن حاضر، در این زمینه دچار کاستی‌هایی شده که می‌توان آن را به «آشفته‌نویسی یا پراکنده‌گویی» تعبیر کرد.

منابع جغرافیایی اسلامی با فاصله‌ی زمانی متفاوت تدوین شده‌اند، لذا گزارش آنها از وضعیت مرزها و پراکندگی قبایل ترک پیرامون فرارود، با یکدیگر متفاوت است (بارتولد، ۱۳۷۶: ۵۷-۵۹). سیر گسترش اسلام در منطقه نیز از قرن‌ها به قرن دیگر تفاوت داشته، ولی مؤلف بدون توجه به این قضایا، در تبیین شرایط مرزی فرارود آنها را در هم آمیخته، لذا با ذکر گزارشی از قرن دوم بلافاصله بعد از یک گزارش مربوط به قرن چهارم، یک آشفته‌گویی در متن به وجود آمده است (ص ۲۷۵، ۲۷۶). همچنین در متون تاریخی، داده‌های فراوانی موجود است که مکمل مناسبی برای متون جغرافیایی هستند، ولی نویسنده از این امر غفلت ورزیده است. حتی در جای‌جای کتاب مدعی می‌شود که در منابع تاریخی درباره فرارود چنین یا چنان گفته شده ولی به منابع جغرافیایی ارجاع می‌دهد (ص ۲۹، ۵۵، ۵۷، ۹۰، ۹۱، ۱۰۷، ۲۱۹، ۲۲۷، ۲۴۶، ۲۴۸) در برخی موارد نیز به درستی اشاره می‌کند که منابع جغرافیای تاریخی درباره فرارود چنین یا چنان گفته‌اند (ص ۵۴، ۱۷۵، ۲۱۷). بنابراین یک نوع آشفته‌گویی در متن ایجاد شده که از چند جهت مشهود است

۴-۲-۱. غفلت از ذکر برخی مطالب ضروری

نخستین شکل از آشفته‌گویی متن، این است که از ذکر برخی موارد ضروری غفلت نموده است:

علاوه بر سکوت مطلق در باب شیوع فرهنگ و تمدن ساسانی در فرارود، در تشریح رودهای فرارود (ص ۳۲-۴۲) چند رود را به تفصیل و چند رود دیگر را به اختصار معرفی می‌کند، ولی از رودهای دیگر (نک: گردیزی، ۱۳۶۳: ۵۵۵-۵۶۰، ۵۹۹) به کلی چشم پوشیده است. در شرح رخدادهای طبیعی (ص ۵۲-۵۳)، از تخریب متوالی سقف بناها، آتش سوزی‌ها، بیماری‌های و آگی‌ردار (نرشخی، ۱۳۶۳: ۳۳، ۳۷، ۶۹، ۷۰، ۸۹؛ ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۸/۳۹۳، ۶۳۷/۹)، و فیضان رود سغد (نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۹) غفلت نموده و همچنین طغیان‌های جیحون را فقط با استناد به مقدسی آورده و از گزارش‌های دیگر

درس‌نامه «جغرافیای تاریخی فرارود» در بوته نقد ۱۶۷

منابع خبری بدست نمی‌دهد. در بحث قوم‌شناسی (ص ۵۵) نیز از بقایای اقوام سکایی، هپتالی، ماساژت در فرارود، غفلت ورزیده است. در شرح نظام آبیاری در فرارود (ص ۲۴۰)، این قضیه را فقط به حوضه رود سغد و اطراف اسپججاب محدود ساخته، و از آن شهرهای چاچ و فرغانه (مقدسی، ۱۴۰۸: ۲۱۸، ۲۲۱)، غفلت نموده است. در شرح شکار و ماهیگیری (ص ۲۴۱-۲۴۳)، از داده‌های نرشخی (۱۳۶۳: ۲۱، ۲۶) استفاده نکرده و همچنین به ذکر شکارگری یغماییان و خرخیزها اکتفاء کرده و درباره دیگر اقوام و مناطق ساکت است. در شرح مسیرهای بازرگانی (ص ۲۴۸-۲۴۹)، به طور کامل از مسیرهای تجاری هفت‌آب و زونگاریه (گردیزی، ۱۳۶۳: ۵۹۵-۵۹۷؛ بارتولد، ۱۳۹۲: ۳۷-۴۰) و بالتیک (فرای، ۱۳۶۵: ۱۰۴-۱۰۵) بحثی به میان نمی‌آورد. در شرح صنایع، معادن، فراورده‌ها و بازارهای فرارود (ص ۲۴۶، ۲۴۷-۲۵۱، ۲۶۰، ۲۶۲-۲۶۹)، نیز از داده‌های فراوان نرشخی و حدودالعالم در این باره، غفلت نموده است. در شرح مطالب مرتبط با پرورش برده (ص ۲۵۴) از مهمترین منبع در این زمینه یعنی سیرالملوک غافل است. در فهرست فرمان‌روایان فرارود پیش از اسلام (ص ۲۷۵)، اولاً از داده‌های مجمل‌التواریخ والقصص (۱۳۸۳: ۴۲۰-۴۲۱) غفلت ورزیده، ثانیاً اسم دهقانان مرو، نسا و طالقان را نیز در فهرست خود آورده، در حالی که این سه ناحیه، حتی به تصریح خودشان (ص ۲۷۴)، جزء خراسان بوده و هیچ ربطی به فرارود نداشتند.

۴-۲-۲. ذکر مطالب غیر مرتبط

دومین شکل از آشفتگی در متن، ذکر موارد خارج از محدوده بحث است؛ چنانکه گزارش وقوع زلزله در فرارود را از قدامه ذکر کرده (ص ۵۲)، ولی به تصریح قدامه (۱۸۸۹: ۲۱۰-۲۱۱) در مرو و تخارستان واقع شده و ربطی با فرارود ندارد. در شرح نواحی مسیحی‌نشین فرارود از وندرها یاد می‌کند (ص ۱۸۷) که اصولاً در شمال دریای سیاه می‌زیستند و هیچ ربطی با فرارود نداشتند (حدودالعالم، ۱۳۶۲: ۸۷؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۵۸۷).

۴-۲-۳. رعایت نکردن ترتیب مباحث و تناقض گویی

سومین شکل از آشفتگی در متن، ارائه مباحث بدون رعایت ترتیب و در نتیجه تناقض-گویی است. از جمله، در شرح کوهستان‌های فرارود (ص ۲۹)، سطور پایانی را به شرح دشت‌ها اختصاص داده و در ذیل بحث مانویت (ص ۱۸۱)، مطالبی در خصوص زرتشتی‌گرایی در نواحی جنوب شرقی فرارود آورده است. در جایی از کوه اغراجارت

یاد کرده (ص ۲۸) ولی در جای دیگر آن را تیان‌شان دانسته‌اند (ص ۴۲). شرح معادن طلا و نقره (ص ۲۵۹) و شرح راههای ارتباطی (ص ۲۸۰-۲۸۴) را در ذیل مباحث جغرافیای سیاسی آورده، در حالی که بهتر است در فصل جغرافیای اقتصادی مورد مطالعه قرار گیرند.

در تقسیم بندی ولایات (ص ۲۷۸)، کریمینه را هم از آن سمرقند و هم از آن بخارا دانسته و خواننده را سر در گم می‌گذارد. همچنین فاصله طراز تا کیماک را یک بار ۸۰ و بار دیگر ۸۱ روز راه دانسته (ص ۲۸۶، ۶۶) و یکبار (ص ۴۲) از روستای حدیثه، و در جای دیگر (ص ۷۰) از دیه‌نو و قرية الحدیثه یاد کرده و در جای دیگر (ص ۲۸۸) آن را «دهکده تازه» می‌نویسد. در یک جا با استفاده از اصطلاح سرزمین ترکان، بین فرارودیان و ترکان تمایز قائل می‌شود و از وجود شهرهای جند، خواره و دهنو در قلمرو ترکان غز خبر داده (ص ۴۱-۴۲)، و در یک جا از تسلط غزها بر آن سه شهر خبر داده (ص ۷۰، ۲۸۸)، ولی در جای دیگر از غلبه و تسلط خاقان غز بر برخی شهرهای شمالی فرارود خبر می‌دهد (ص ۷۱).

۳-۴. بی‌توجهی به منابع اصلی و پایبندی به شیوه نقلی

شرط لازم در یک تحقیق تاریخی استناد به همه منابع اصلی و ارائه تحلیل و نظر جدید است، ولی در کتاب حاضر این قضیه مغفول مانده، چنانکه بسیاری از روایات را از یک منبع نقل نموده و از دیگر روایات غافل است. مؤلف ضمن غفلت از بسیاری منابع ضروری،^۲ در اکثر موارد سخن مورخان و محققان را رونویسی کرده و در مواردی حتی علامت نقل قول^۳ و برخی موارد حتی نام مأخذ را هم نیاورده است (ص ۲۴-۲۶، ۳۰، ۳۳، ۴۰، ۴۵، ۴۶، ۶۸، ۶۹، ۹۷-۱۲۴، ۹۹-۱۲۵، ۲۳۱، ۱۳۶، ۲۵۵).

۴-۴. بی‌توجهی به پیشینه تحقیق

مستشرقان فراوانی به بررسی درباره ماوراءالنهر پرداخته‌اند، ولی نویسنده ضمن غفلت کامل از آثار پریساک، باسورث، آقاجانوف، کاهن، سومر و تعلیقات مینورسکی بر طبایع‌الحيوان، از موارد دیگر نیز که نامشان را در آغاز کتاب (ص ۹-۱۰) و در فهرست مأخذ (ص ۳۰۷) آورده، بهره لازم را نبرده است. چنانکه از تحقیقات جغرافیایی بارتولد (۱۳۵۲: ۱/۱۶۷-۳۹۹)، فقط یک بار (ص ۳۷ پاورقی ۷) استفاده کرده و از کتاب

درس‌نامه «جغرافیای تاریخی فرارود» در بوته نقد ۱۶۹

لسترنج نیز که آن را «گزارش تحلیلی مختصر» قلمداد نموده (ص ۹)، استفاده لازم را نبرده است.^۳

۴-۵. استفاده نکردن از وسایل لازم جهت تفهیم بهتر مطالب کتاب

توجه به ماهیت آموزشی کتاب و موضوع جغرافیایی آن ارائه نقشه را ضرورت می‌بخشد، ولی مؤلف از این امر خودداری ورزیده است. همچنین کتاب، فاقد نمایه یا فرهنگ اعلام شامل اسامی اشخاص، امکان و اصطلاحات است.

۴-۶. وجود اغلاط تاریخی

در جای جای کتاب، مطالبی مغلوط آمده که فقط به برخی از این موارد اشاره می‌شود: در جایی، با استناد به ادریسی عبور رود جیحون از میان شهر خوارزم را گزارش می‌کند (ص ۳۷). نخست اینکه ادریسی (بی تا: ۶۹۶/۲) این گزارش را برای گرگانج (نه خوارزم) آورده است. دوم اینکه خوارزم نام ناحیه (و نه نام شهر) است (اصطخری، ۱۹۲۷: ۲۹۹؛ قزوینی، بی تا: ۵۲۵). کرسی شرقی ناحیه خوارزم با نام کاث، در شرق جیحون قرار داشت که دارالاماره کهن آن موسوم به قلعه پیل (بعدها منصوره) در اثر فیضان آب ویران شده بود (بیرونی، ۱۹۲۳: ۳۵) و کرسی غربی آن، گرگانه (= جرجانیه، گرگانج، اورگنج) در سمت جنوبی جیحون بود که در قرن چهارم اهمیت یافته و تا زمان حمله مغول مرکزیت واحه خوارزم را داشت (یاقوت حموی، ۱۳۹۷ق: ۳۹۵/۲).

در جایی (ص ۴۱)، خلنخیه یا خرلخی را از شهرهای ترکان می‌داند. در حالی که خرلخیه به همه نواحی شرق سیحون که ایلات قرلق در آن بیلاق و قشلاق می‌کردند، گفته می‌شد و نویسنده خود نیز در جای دیگر به این حقیقت اذعان داشته‌اند (ص ۶۲ پاورقی ۲). در توضیح آب‌های زیر زمینی، فقط شرح درختان کوتاه ریشه را آورده و از این طریق وجود آب زیر زمینی را به زعم خود اثبات می‌کنند (ص ۴۳). در حالی که رویش درختان کوتاه ریشه، فقط می‌تواند نشان دهد که در آن نواحی سنگ بستر با سطح زمین فاصله زیادی ندارد و این به هیچ وجه نشانه فزونی آب زیرزمینی نیست. در جایی با استناد به ابن خردادبه، یکی از نام‌های دریای خوارزم را دریای جرجان دانسته است (ص ۴۴). از آنجا که هیچ یک از متون جغرافیایی کهن دریای خوارزم را با نام جرجان ثبت نکرده و این نام را برای نامیدن دریای مازندران به کار برده‌اند (حدودالعالم، ۱۳۶۲: ۱۴؛ ابن

رسته، ۱۸۹۲: ۸۹؛ ابن فقیه، ۱۸۸۵: ۷، ۲۹۶). حتی ابن خردادبه (۱۸۸۹: ۱۲۴، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۷۵) نیز این نام را برای دریای مازندران ذکر کرده است. بنابراین، ابن خردادبه (۱۸۸۹: ۱۷۳) فقط در یک جا مدعی شده که رود جیحون به دریای جرجان می‌ریخته است. ناگفته پیداست که ابن خردادبه در تعیین مسیر جیحون دچار سهو شده، و این بدان معنا نیست که نام دیگر دریای خوارزم، دریای جرجان باشد. در دو جا (ص ۳۷، ۴۴)، با استناد به ابن فقیه، نام دیگر دریای خوارزم را «دریای خراسان» دانسته، که به تصریح جغرافیایان یوسان (مسعودی، ۱۴۲۱: ۶۹؛ یاقوت حموی، ۱۳۹۷: ۱۳۴۲/۱-۳۴۳) درست نیست. ابن فقیه (۱۸۸۵: ۷، ۲۷۱)، نیز نام «دریای خراسان» را برای توصیف «دریای مازندران» استفاده کرده است. درست است که ابن فقیه (۱۸۸۵: ۳۲۴) فقط یک‌بار از این عنوان استفاده کرده، ولی تعمق در نوشته‌ی او، نشان می‌دهد که او نیز در این مورد دچار اشتباه شده است.

در جایی از ریختن رودهای جیحون، سیحون، برک و ایلاق به دریای خوارزم خبر می‌دهد (ص ۴۵). علاوه بر تناقض این سخن با ادعای دیگر نویسنده (ص ۴۱)، دو رود اخیر شعباتی از سیحون (نه رود مستقل) هستند و هیچگاه به صورت جداگانه به دریای خوارزم نمی‌ریخته و نمی‌ریزند (بارتولد، ۱۳۵۲: ۱۳۷۹/۱-۳۹۰). در جایی با استناد به ادیسی از دریاچه‌ی «غاغان» نام برده و آن را با ایسی کول تطبیق می‌کند (ص ۴۵). اولاً ابعادی را که ادیسی (بی تا: ۷۱۲/۲) برای دریاچه غاغان نوشته با ابعادی که برای ایسی کول ثبت شده (ابن بکران ۱۳۴۲: ۳۷؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۵۹۹) هیچ شباهتی ندارد. دیگر اینکه ادیسی دریاچه غاغان را در قلمرو کیماکان دانسته ولی ایسی کول در قلمرو اتحادیه قرلق قرار داشته (نک: بارتولد، ۱۳۹۲: ۳۴-۴۲)، و در نتیجه نمی‌توان آن دو را بر هم تطبیق کرد.

در جایی نیز از دریاچه توزکوک نام برده و آن را با بالخاش تطبیق می‌کند (ص ۴۶). نخست اینکه نام صحیح آن، توزکول است. دیگر آنکه تقریباً مربع شکل و محل تأمین نمک ساکنان منطقه (= ایلات قرلق) بود (حدود العالم، ۱۳۶۲: ۱۵، ۸۲)، که با آب شیرین، شکل مستطیلی و مساحت دریاچه بالخاش (راهنمای کشورهای...، ۱۳۷۸: ۱۱۰) تناسبی ندارد. مضاف بر آنکه، در منطقه مذکور، حدود ۴۸۰۰۰ دریاچه دائمی و فصلی وجود دارد (همان جا)، که اسامی کهن هیچ کدام دانسته نیست و به سادگی نمی‌توان انطباق توزکول با بالخاش را نتیجه گرفت. همچنین نویسنده از دیگر دریاچه‌های دیگر منطقه همچون یلدوزکول و ترنک کول (سونگ کول) (کاشغری، ۱۳۳۳-۱۳۳۵: ۹۹/۳، ۲۷۳) غفلت ورزیده‌اند.

در جایی، با استناد به مسعودی شرح مفصلی از طغیان جیحون آورده است (ص ۵۲). در حالی که توصیف مسعودی (۱۴۲۱: ۷۴) درباره سیحون است و هیچ ربطی به جیحون ندارد. البته به استناد نرشخی (۱۳۶۳: ۲۷) در طغیان فصلی جیحون تردیدی نیست، اما نویسنده به این روایت توجهی نداشته است. همچنین در جایی عدم وقوع خشک‌سالی در فرارود را ادعا نموده (ص ۵۲)، در حالی که گزارش نسفی (۱۳۷۸: ۳۴۰)، این ادعا را تأیید نمی‌کند. در یک‌جا (ص ۵۴)، نویسنده حدودالعالم را به صورت قطعی، و بار دیگر (ص ۶۲) به احتمال زیاد از اهالی فرارود دانسته است. صرف نظر از تناقض این دو ادعا، اگر در نظر بگیریم که از زندگی نویسنده حدودالعالم جز آنکه کتاب خود را در سال ۳۷۲ه.ق تألیف و به امیرگوزگانان اهداء نموده (رضازاده سفارودی، ۱۳۸۷: ۱۲/ذیل «حدودالعالم»)، چیزی در دست نیست و هم‌اینکه گوزگانان در جنوب جیحون قرار داشته (نک: بارتولد، ۱۳۰۸: ۷۸-۸۴)، آنگاه معلوم می‌شود که ادعای نویسنده، بی‌اساس است.

در جایی از گروهی با نام هلاوردیان یاد کرده و آنها را به دو دسته کمیجان و سیلکان تقسیم می‌کند (ص ۶۱). اول یکی اینکه هلاورد کرسی منطقه وخش بوده و ساکنان اصلی وخش و هلاورد، گروه‌های ایرانی با سبک زندگی یک‌جانشینی بودند (بارتولد، ۱۳۵۲: ۱/۱۶۷-۱۶۸). علاوه بر یک‌جانشینان ایرانی، گروه‌های کوه‌نشین دیگر همچون کمیجیان و کنجینه نیز در نواحی کوهپایه‌ای واقع در شمال وخش، ختلان، و چغانیان حضور داشتند و فقط کمیجیان دو دسته بودند نه همه هلاوردیان و هم‌اینکه سیلاکان اسم مکان (و نه قوم) است (رحمتی، ۱۳۹۲: ۲۴-۲۵).

مؤلف در جایی بدون ارائه مأخذ و بدون تعیین زمان مدعی می‌شود که تغزغ‌ها «پیش‌تر از همه قبایل به نواحی پیرامونی فرارود مهاجرت کرده‌اند» و رئیس آنها را بیغو (بیغو) می‌نامد (ص ۶۴). تحقیقات جدید خلاف این را نشان می‌دهد (نک: پری‌تساک، ۱۳۱۵: ۲۷-۲۸؛ بارتولد، ۱۳۷۶: ۵۱، ۵۹-۶۱؛ "Ghuzz"; Cahen, 1991: 2; "Karluk"; Bosworth, 1997: 4). همچنین حدودالعالم (۱۳۶۲: ۷۶-۷۸) که تنها منبع ایشان برای توصیف تغزغ‌ها است، رئیس تغزغ‌ها را ملک نوشته و فقط در شرح روستای جملیکت، مهتر آن یک ده را بیغو (بیغو) می‌داند و این امر نمی‌تواند به همه تغزغ‌ها تعمیم داده شود.

در جایی با استناد به گردیزی رئیس کیماکان را بیغو می‌خواند (ص ۶۶). با توجه به تفاوت گزارش دیگر جغرافیا نویسان (ابودلف خزرجی، ۱۴۱۶: ۴۵؛ یاقوت

حموی، ۱۳۹۷ق: ۴۴۲/۳) در این باب، پذیرش قول گردیزی بدون ارائه استدلال، خالی از اشکال نیست. در شرح احوال قرق‌ها، با استناد به حدودالعالم مدعی می‌شود که «در مسابقات اسب سواری برنده بوده‌اند» (ص ۶۶). در حالی که حدودالعالم (۱۳۶۲: ۸۱) در شرح ایلیاتی بودن قرق‌ها آورده است که «مردمانی جنگی‌اند و تاختن برنده». هر فرد آشنا به زبان فارسی می‌داند که منظور از تاختن برنده، تازنده به معنی حمله برنده است (Hudūd-al-*Aālam*, 1982:97). به عبارت روشن‌تر مفهوم این جمله آن است که قرق‌ها گروهی جنگجو بودند که به نواحی اطراف خود تاخت و تاز می‌کردند، ولی نویسنده این جمله را وارونه خوانده و آنها را به قهرمانان مسابقات سوارکاری مبدل ساخته است.

در معرفی کیماک‌ها (ص ۶۶-۶۸)، ۲۳ بار استناد به منابع آورده که فقط به ۳ منبع است. حدودالعالم ۴ بار، گردیزی ۵ بار و ادیسی با ۱۴ بار (یعنی بیش از ۶۰ درصد ارجاعات این قسمت) مقام اول را دارد. بنابراین، ضمن غفلت از روایات دیگر (ابودلف خزرجی، ۱۴۱۶: ۴۵؛ مروزی، ۱۹۴۲: ۲۰)، بر ادیسی اتکاء دارد که بیشتر آنچه را برای کیماک نوشته، مربوط به قراختیایان است (بارتولد، ۱۳۵۸: ۲۲۳). در شرح احوال تنخس‌ها (ص ۷۰)، آنها را قبیله‌ای از خرخیزها معرفی می‌کند که بر اساس حدودالعالم (۱۳۶۲: ۸۴) خطا است. ایشان دوبار (ص ۷۰، ۸۳) مدعی می‌شود که غرها در خوارزم زندگی می‌کرده‌اند. علاوه بر تقابل این سخن با دیگر دعاوی خود مؤلف (ص ۵۹)، توسط مقدسی (۱۴۰۸: ۲۲۸، ۲۳۰) و دیگر متون جغرافیایی نیز تأیید نمی‌شود.

همچنین در جایی (ص ۷۰)، با نقل مطالبی از جیهانی، دیه‌نو در ده منزلی خوارزم را دارالملک غزان دانسته و در سطر بعدی همان توصیف را برای قریه الحدیثه از قول ادیسی آورده و آن را دارالملک زمستانی غرها می‌داند. شگفت آنکه دیه‌نو را به درستی در ده منزلی خوارزم دانسته و قریه الحدیثه را به خطا جزء خوارزم آورده و متوجه نیستند که این هر دو شهر یکی هستند. در ادامه مطلب (ص ۷۱) با استناد به گردیزی به توصیف غزهای اطراف خوارزم پرداخته، در حالی که توصیف گردیزی (۱۳۶۳: ۵۶۷-۵۷۲) درباره غزهای ساکن در ترکستان شرقی یا همان ایغورها است و هیچ ربطی به غزهای اطراف خوارزم ندارد (Golden, 2000: 10/“TOGHUZGHUZ”;
(Hudūd al-*Aālam*, 1982:263-277).

در جایی آورده که غزها «بیشتر به بازرگانی علاقه‌مند بوده‌اند» (ص ۷۱). در حالی که حدودالعالم (۱۳۶۲، ۸۶) خلاف آن را می‌گوید. در ادامه (ص ۷۱) نیز آورده که غزها «طیبیان را ستایش می‌کرده و چبشکلن بر جان و مال آنان حاکم بوده» و سپس

درس‌نامه «جغرافیای تاریخی فرارود» در بوته نقد ۱۷۳

چیشکلن را جادوگران معنی کرده‌است. متن حدودالعالم پجشکان یا پژشکان نوشته (100: *Hudūd al-'Aālam*, 1982). که تلفظی دیگر از واژه پزشک است، ولی مؤلف، اصطلاح غریب و مجعول چیشکلن را جعل و جایگزین آن نموده است. در ادامه (ص ۷۱) افزوده که «غزان مردمانی دارای سلاح و ابزار جنگی بوده‌اند که از جنگ لذت می‌برده‌اند»، اما در حدودالعالم (۱۳۶۲: ۸۶) آمده که «مردمانی‌اند با سلاح و آلات و دلیری و شوخی اندر حرب» که به معنای تهور، جسارت و گستاخی در جنگ است نه لذت بردن.

در انتهای همین صفحه (ص ۷۱) در شرح قلمرو مجغری‌ها و وندرها با استناد به گردیزی آورده که «سرزمین آنها از جیحون تا دریای روی گسترش داشته است». و سپس آن را اغراق‌آمیز دانسته و ردّ می‌کند. صرف نظر از خطای ویرایشی، توصیف گردیزی (۱۳۶۳: ۵۸۶-۵۸۷) خلاف آن را نشان می‌دهد. گردیزی طبق رسم آن دوره (نک: ابن بکران، ۱۳۴۲: ۴۵-۵۳)، جیحون را به معنای رود خاص یعنی آمودریا به کار نبرده، بلکه به معنای عام یعنی به مفهوم رود به کار برده است. همچنین دقت در داده‌های گردیزی در مورد ولایت مجغری (گردیزی، ۱۳۶۳: ۵۷۸-۵۸۴، ۵۸۷) نشان می‌دهد که فاصله مجغریها با رود جیحون بسیار زیاد بوده ولی مؤلف به خطا همه این نواحی را به نام مجغری ثبت کرده و سپس خود وجود چنین قلمروی گسترده‌ای را برای آنها مستبعد می‌شمارد.

در شرح قبایل ترک فرارود، یک عنوان را برای ترکان کنجینه اختصاص داده (ص ۷۲)، در حالی که با توجه به هپتالی بودن طوایف کنجینه و هم اینکه هپتالیان، نژاد ایرانی داشته‌اند (رحمتی، ۱۳۹۲: ۲۵) و خود مؤلف نیز در جای دیگر آن را پذیرفته (ص ۱۶۳)، ترک دانستن آنها هیچ سمتی از صدق ندارد. در جایی طرح نخستین مهاجرت اعراب به خراسان و فرارود را به عثمان و زمان او نسبت داده (ص ۷۳)، اما روایات تاریخی (بلاذری، ۱۴۲۱: ۳۹۰-۳۹۵، ۳۹۷-۳۹۹؛ طبری، ۱۴۱۸: ۵۰۵/۴، ۵۲۱-۵۲۲)، خلاف این را نشان می‌دهد.^۴ در ادامه همین صفحه (ص ۷۳)، دومین موج مهاجرت اعراب به خراسان را در دوره قتیبه می‌داند، که بر اساس داده‌های موجود (Gibb, 1970: 25) خطا است.

در شرح زبان‌های فرارود عنوانی را به توضیح زبان ترکی اختصاص داده (ص ۸۰-۸۱)، که بر اساس داده‌های موجود (بارتولد، ۱۳۷۶: ۴۲-۴۳؛ پریساک، ۱۳۸۵: ۲۶-۲۷)، ادعای وی خطا و نوعی تاریخ‌سازی برای ترکان محسوب می‌گردد. همچنین مؤلف در یک‌جا

با استناد به ابن حوقل جمعیت بومجکث را ده هزار تن دانسته است (ص ۸۲). در حالی که ابن حوقل (۱۹۶۷: ۵۰۳) از حضور ده هزار مرد خبر داده، و تصور می‌رود که منظور، فقط مردان جنگی باشد نه حتی همه افراد جنس مذکر. در جایی مدعی شده که «ابن حوقل، سمرقند را از بالای دارالاماره آن نظاره کرده» (ص ۸۸). در جایی نیز آورده که «ابن حوقل جهانگرد مسلمان در مورد آبخوری‌های خیراتی در سمرقند، گزارش استثنایی کرده که در منبع دیگری نیامده است» (ص ۱۰۵). شباهت لفظ به لفظ بین روایت ابن حوقل (۱۹۶۷: ۴۹۴)، اصطخری (۱۹۲۷: ۲۹۰، ۳۱۷؛ همو، ۱۳۶۸: ۲۲۸-۲۲۹، ۲۴۷)، و جیهانی (۱۳۶۸: ۱۷۹، ۱۸۷)، همچنین تأخر زمانی تألیف ابن حوقل (در ۳۶۷ ه.ق) نسبت به اصطخری (در ۳۴۰ ه.ق) درستی هر دو ادعای ایشان را با تردید مواجه می‌سازد.

در ادامه همین صفحه (ص ۸۸) مدعی می‌شود که «خیوه دو بخش داشته است بر دو کناره رود و با قایق‌ها از یکسو به دیگر سو می‌رفته‌اند». متون جغرافیایی (ادریسی، بی تا: ۶۹۷/۲-۶۹۸) و تحقیقات جدید (نک: رضازاده سفارودی، ۱۳۹۰: ۱۶/ ذیل «خیوه»)، بی‌پایگی ادعای وی را نشان می‌دهند. در جایی، بدون ارائه مأخذ از وجود هفتصد رباط در بخارا خبر داده است (ص ۹۷). تا آنجا که نگارنده می‌داند در هیچ یک از متون تاریخی و جغرافیایی، چنین مطلبی یافته نمی‌شود. اما از آنجا که منابع وجود یک هزار و هفتصد رباط را در اسپبج‌باب و هفتصد قلعه در واشگرد را گزارش می‌کنند (مقدسی ۱۴۰۸: ۲۱۹؛ یعقوبی، ۱۸۹۲: ۲۹۲)، تصور می‌رود که شاید مؤلف قصد توصیف یکی از این دو را داشته ولی او را سهوی دست داده است.

در چند جا از وجود کاریز و آب انبار در اخصیکت خبر می‌دهد (ص ۱۰۴-۱۰۵، ۲۳۹). توجه به قرار گرفتن شهر اخصیکت در ساحل سیحون درستی این ادعا را با تردید جدی روبرو می‌سازد.

در جایی آورده که «اغلب شهریان در ربض، خانه‌ها و کوشک‌هایی برای خود داشته‌اند» (ص ۱۱۸) و سپس از فزونی این کوشک‌ها توانگری فرارودیان را نتیجه می‌گیرد. در حالی که این کوشک‌ها از آن خاندان‌های اشرافی و توانگر بوده (اصطخری، ۱۳۶۸: ۲۲۸؛ نرشخی، ۱۳۶۳: ۴۲-۴۳، ۷۵) و نمی‌توان ادعا کرد که اغلب شهریان چنین بودند. همچنین در ذکر کوشک‌های بخارا از کوشک شمس‌آباد نام برده (ص ۱۱۸)، در حالی که شمس‌آباد در نیمه دوم قرن پنجم ساخته شده و جزء کوشک‌های قرون نخستین اسلامی نبود (بارتولد، ۱۳۵۲: ۲۵۹/۱، ۴۶۰). دوم اینکه شمس‌آباد محوطه‌ای

درس‌نامه «جغرافیای تاریخی فرارود» در بوته نقد ۱۷۵

سلطنتی (نه کوشک) بود (نرشخی، ۱۳۶۳: ۴۰-۴۱). سوم اینکه تأسیسات وابسته بدان نظیر غروق و کبوترخانه، نشان دهنده‌ی سنتِ ترکیِ قراخانیان بوده و هیچ ربطی به فرارودیان ندارد.

در تشریح فرهنگ اسطوره و حماسه‌های سنتی، با رونویسی از فرای، مدعی است که وجود این سنت‌ها زمینه را برای خلق شاهنامه فردوسی فراهم کرده‌است (ص ۱۲۴-۱۲۵). فرای (۱۳۷۳: ۳۹۱) این جمله را در توصیف ایران شرقی (مشمول بر همه خراسان بزرگ و فرارود) آورده، ولی از آنجا که موضوع مورد بحث ایشان، فرارود است، نقل این مطلب خالی از اشکال نیست. در جایی سکاها را بی نهایت خرافی می‌داند (ص ۱۳۲). معلوم نیست این میزان را چگونه اندازه گرفته است؟ مگر ما چقدر از عقاید و آداب سکاها اطلاع داریم؟ می‌توان به وجود برخی عقاید خرافی در باورهای سکاها اشاره کرد، اما بی نهایت بودن آن قابل اثبات نیست. تأمل در شرایط زمانی بحث ایشان، نادرستی این سخن را روشن‌تر می‌سازد. سکاها، از قرن ششم قبل از میلاد در مرزهای شمال فرارود حضور داشتند (پیرنیا، ۱۳۶۲: ۵۵۶/۱، ۱۴۵۴/۲) و از اواخر قرن دوم قبل از میلاد، از جیحون نیز گذشته و در جنوب شرقی خراسان و سیستان اسکان یافتند (نک: فرای، ۱۳۷۳: ۲۶۹-۲۷۰، ۲۷۷-۲۷۸، ۲۹۷-۲۹۸). طبیعی است که عقاید این قبایل در طول این دوره پانصد ساله یکسان نمانده، اما نویسنده به تحول عقاید این قبایل در گذر زمان توجه ندارد.

در جایی (ص ۱۳۸) با استناد به فرای از ترویج دادگاه در ایران شرقی به عنوان نتیجه رواج فرهنگ یونانی در آن منطقه سخن می‌راند که گزارش فرای (۱۳۸۸: ۲۴۹) و داده‌های تاریخی (اومستد، ۱۳۷۲: ۱۶۲-۱۸۲) خلاف آن را نشان می‌دهد. در جایی از کتیبه قره‌بلاساغون یاد می‌کند (ص ۱۵۵)، ولی قره‌بلاساغون (قره‌بلغاسون) کرسی دولت ایغوری در منطقه اورخون در مغولستان (گروسه، ۱۳۶۸: ۱۵، ۲۰۴، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۸، ۲۲۰-۲۲۱؛ نیز، "Orkhon"، 8/ Bosworth, 1995) با بلاساغون به عنوان یکی از شهرهای بزرگ منطقه هفت‌آب (←زکی ویلیدی طغان، ۱۳۷۶: ۳/ذیل «بلاساغون»، "Balasagun"، 3/ Bosworth, 1988) با یکدیگر فرق داشتند و ساخت اسم جدید قره بلاساغون از ترکیب این دو اسم خطا است.

در جایی، با استناد به فرای مدعی می‌شود که هپتالیان «در قرن پنجم میلادی مرزهای شرقی ایران را میدان تاخت و تاز قرار داده و کوشانیان را برانداختند» (ص ۱۶۳)، اما در نقل سخنان فرای (۱۳۷۳: ۳۶۱) جانب امانت را رعایت

نکرده و در نتیجه تسلط ساسانیان بر ایران شرقی (لیتوینسکی، ۱۳۷۶: ۳۵۰-۳۵۲؛ مشکور، ۱۳۶۴: ۱۸۷/۱، ۲۰۷۸/۲؛ کریستن‌سن، ۱۳۷۰: ۳۲۰، ۳۳۰-۳۴۴، ۳۹۵-۳۹۷). را منکر شده که خطای فاحش است. ضرب سکه‌های کوشانی-ساسانی (فرای، ۱۳۷۳: ۳۶۳)، و تقلید از نقوش سکه‌های ساسانی در فرارود تا قرن چهارم هجری (فرای، ۱۳۸۸: ۵۶۰؛ همو، ۱۳۶۵: ۴۵-۴۷)، (که مؤلف نیز دوبار به آن اشاره کرده است) (ص ۱۵۴، ۲۹۳)، خود بهترین گواه بر نفوذ سیاسی ساسانیان بر ماوراءالنهر است.

در شرح اوضاع مذهبی، از کفرآمیز تلقی نمودن اندیشه‌های زرتشتی در ایران شرقی توسط تاریخ پژوهان خبر داده (ص ۱۶۶)، ولی منبع ایشان، یعنی گفته‌های فرای درباره قیام‌های بعد از قتل ابومسلم است و نتیجه‌ای که از آن گرفته با هیچ معیار علمی سازگار نیست. در جایی مدعی می‌شود که ابن فقیه، کیش بیشتر ترکان فرارود را آیین زندیقان دانسته است (ص ۱۸۱). از آنجا که این قضیه فقط برای ایغورها (یا تغزغز) ذکر شده (ابن فقیه، ۱۸۸۵: ۳۲۹)، تعمیم آن به اکثریت قبایل ترک، خطا است. در جایی (ص ۱۸۶-۱۸۷) همزیستی مسالمت‌آمیز میان زرتشیان، مسیحیان و صابئیان در روستاهای سردسیر سغد را ادعا می‌کند که طبق حدودالعالم (۱۳۶۲: ۷۷) خطا است. نحوه اسلام‌پذیری اهل فرارود را از ابن فقیه نقل می‌کند (ص ۱۹۴)، در حالی که ابن فقیه (۱۸۸۵: ۳۱۷) آن را درباره خراسان آورده است. دیگر اینکه ویژگی‌های اعتقادات اسلامی «فرارودیان و ترکان نومسلمان» را دسته‌بندی می‌کند (ص ۱۹۴-۱۹۶). در حالی که در قرون نخستین اسلامی، هنوز ترکان مسلمان نشده و تنها در اواخر قرن چهارم، برخی از آن ایلات به اسلام روی آوردند. لذا در کنار هم گذاشتن ترکان نومسلمان با اهالی فرارود، درست نیست. همچنین با استناد به مقدسی از سستی مردم بخارا در نماز و جماعت خبر داده است (ص ۲۲۶)، در حالی که مقدسی (۱۴۰۸: ۲۲۴) خلاف آن را نشان می‌دهد.

در شرح موقعیت تجاری فرارود، سرزمین‌های شمالی آن ناحیه را تحت عنوان «سرزمین روس‌ها» خوانده (ص ۲۲۷، ۲۴۳) که بر اساس منابع (گردیزی، ۱۳۶۳: ۵۷۸-۵۹۳؛ مروزی، ۱۹۴۲: ۲۰-۲۴) و تحقیقات جدید (شانی‌نوف، ۱۳۸۳: ۸-۱۱)، در قرون نخستین اسلامی هنوز روس‌ها در موقعیتی نبودند که این سرزمین به نام آنها خوانده شود.

درس‌نامه «جغرافیای تاریخی فرارود» در بوته نقد ۱۷۷

در جایی ختل را به عنوان ولایتی در بدخشان معرفی می‌کند (ص ۲۳۰). علاوه بر تناقض این سخن با دیگر گفته‌های مؤلف (ص ۲۲۹)، با متون جغرافیایی در تعارض است (نک: یعقوبی، ۱۸۹۲: ۲۹۲؛ ابن‌رسته، ۱۸۹۲: ۹۲-۹۳).

مطالبی درباره تجارت برده در دوران فرارود پیش از اسلام آورده (ص ۲۵۲-۲۵۳)، ولی هیچ یک از منابع مرتبط با ایران باستان آن را تصدیق نمی‌کنند. در جایی یکی از شاخه‌های سیحون را رود ترک (بدون اعراب‌گذاری) نوشته (ص ۲۵۷) که ممکن است با رود ترک، در غرب دریای مازندران اشتباه شوند (Barthold-Bosworth, 2000: 10/). نام درست این شاخه از سیحون رود پرگ (= برک، امروزه چرچیک) بود (بارتولد، ۱۳۵۲: ۳۷۹/۱، ۳۸۷). در جایی، سیحون را مرز فرارود با ترک‌ها می‌داند (ص ۲۵۷). این ادعا ضمن تعارض با دیگر دعاوی مؤلف (ص ۶۱-۷۳، ۸۱)، خطا است زیرا بخش‌های قابل توجهی از سرزمین‌های ایرانی‌نشین فرارود در شرق رود سیحون قرار داشتند.

یک‌بار با استناد به فرای مدعی است که «در سده‌های سوم و چهارم میلادی در... و نفوذ ترکان در فرارود بسیار افزون گشت» (ص ۲۷۳-۲۷۴). البته فرای (۱۳۷۳: ۲۶۹) این مطلب را برای آسیای مرکزی و سیبری قبل از هجوم خیونها (هونها) گفته و هیچ ربطی به فرارود ندارد. همچنین مطابق اسناد و مدارک موجود (رضا، ۱۳۸۴: ۶۶-۷۷، ۸۳-۹۸)، افزایش نفوذ ترکان در فرارود، از نیمه دوم قرن ششم میلادی به بعد است و سه قرن جلوتر بردن این قضیه، خطا است.

در ادامه مطلب، مدعی می‌شود که «نظام حکومتی فرارود پیش از اسلام دارای استقلال سیاسی بوده و دولت شهرهای فرارود در فراسوی جیحون نسبت به حکومت مرکزی ایران کاملاً مستقل عمل می‌کردند» (ص ۲۷۴). چنانکه پیدا است ایشان هم با قاطعیت و هم به صورت مطلق، استقلال سیاسی فرارود از ایران را در عهد باستان نتیجه گرفته، ولی روایت حدودالعالم (۱۳۶۲: ۸۸-۸۹) چنین مطلبی را تصدیق نمی‌کند. همچنین، مطابق مستندات روشن تاریخی (گیرشمن، ۱۳۷۹: ۳۵۹-۳۶۱، ۳۶۵؛ فرای، ۱۳۶۳: ۹۱-۱۱۸)، خراسان و ماوراءالنهر از نظر سیاسی یکپارچه بودند، فقط از زمان غلبه ترکان در ۵۶۰م تا فتح ماوراءالنهر در ۷۱۰م، فقط حدود یک و نیم قرن، پادشاه هر دو ناحیه از هم جدا بودند. این زمان کوتاه را به بیش از ۱۵ قرن تاریخ باستان تعمیم دادن، نمی‌تواند درست باشد.

در جایی مدعی می‌شود که بخارا «در دوره فتوح مهمترین شهر فرارود محسوب گردیده و به شدت از آن دفاع شده است» (ص ۲۷۹). روایات دیگر منابع آن را تأیید نمی‌کند. دیگر اینکه در این جمله معلوم نیست دفاع در مقابل چه کسی صورت گرفته است؟ سوم اینکه فرای (۱۳۶۵: ۳۱) آورده که «به هنگام فتوحات اعراب شهر بخارا مهمترین شهر واحه بوده است». بنابراین به نظر می‌رسد که نویسنده، بدون ذکر مأخذ، این سخن را به این صورت تحریف کرده است. در جایی با استناد به جیهانی مدعی است که در فرارود «هر مردی بین صد تا چهار صد چهارپا داشته است» (ص ۲۸۵)، ولی در این نقل قول به دو خطا دچار شده است: یکی اینکه شماره صفحه مورد استناد را خطا نوشته و دیگر اینکه جیهانی آورده که «مردی باشد که او را صد چهارپای تا پانصد نیز باشد».

در جایی، با استناد به مقدسی مدعی می‌شود که «خاقان ترک همیشه برای والی اسپبجاب پیشکش‌ها می‌فرستاده است» (ص ۲۸۷). این سخن به صورت مطلق خاقان ترک را در همیشه ایام خراجگزار والی اسپبجاب می‌داند، ولی درست نیست: نخست اینکه فقط در زمان حیات مقدسی (نه همیشه) چنین بوده و دیگر آنکه اسپبجاب در سال ۲۲۵ ه. ق فتح شده (رحمتی، ۱۳۹۲ الف: ۵۸) و قبل از آن، جزء قلمرو اسلامی نبود. سه دیگر، آنکه خاقان، عنوان فرمانروایان گوک‌ترک در هفت‌آب بود که از زمان جنگ طراز در سال ۱۳۴ ه. ق منقرض شده بودند (بارتولد، ۱۳۹۲: ۲۷-۳۳). چهارم آنکه مقدسی (۱۴۰۸: ۲۲۰) صراحتاً آورده که حکمران ترکمان شهر کوچک اردو (= اردو) به والی اسپبجاب پیشکش می‌فرستد. طبیعی است که این حکمران ترکمان، به عنوان فرمانروای (=خاقان) همه‌ی ترکان نبوده است. شگفت آنکه بلافاصله به توصیف دیوار قلاص که برای جلوگیری از حمله ترکان ساخته شده بود، می‌پردازد (ص ۲۸۷). این تناقض‌گویی، این پرسش را ایجاد می‌کند که اگر والی اسپبجاب آنقدر قوی بود که خاقان ترکها را خراجگزار خود کند، چگونه به دیوار قلاص پناه برده بود؟

در شرح مرزهای فرارود با ترکان، یک عنوان را هم به تشریح مرز چاچ اختصاص داده و بلافاصله در عنوان دیگری، به تبیین مرز فاراب پرداخته است (ص ۲۸۸). تأمل در موقعیت جغرافیایی فاراب، نادرستی این تفکیک را نشان می‌دهد. چه اینکه فاراب، در حدّ فاصل بین چاچ تا خوارزم یعنی همان مسیری که ایشان مرز چاچ نامیده‌اند، قرار داشت (نک: لسترنج، ۱۳۷۳: ۵۱۵-۵۱۶، نقشه شماره ۹، ۱۰). در تشریح مرز فاراب فقط پنج جمله آورده (ص ۲۸۸)، که علاوه بر بی‌ربطی آنها با یکدیگر، بر اساس روایات

ابن خردادبه (۱۸۸۹: ۳۱)، ابن حوقل (۱۹۶۷: ۵۱۱) مجمل التواریخ و القصص (۱۳۸۳: ۴۲۰) واجد اغلاط تاریخی فاحش است. در جایی نیز آورده‌اند که «ترکان خرنخی از طرف شمال بر دریای خوارزم احاطه داشتند» (ص ۲۸۸)، اما داده‌های موجود (رحمتی، ۱۳۹۲ الف: ۵۴-۵۶) نادرستی این ادعا را نشان می‌دهند. در شرح مرز اوزکند آورده که «در پیرامون اوزکند، هفت روستای ترک‌نشین بوده که مسلمانان آنها فتح کردند» (ص ۲۸۹). صرف نظر از ایراد دستوری و ابهام در زمان فتح آن، داده‌های موجود (اصطخری، ۱۳۶۸: ۲۶۷)، بی‌پایگی این ادعا را نشان می‌دهد.

در ادامه همین مطلب، میان‌رودان را «روستایی در نزدیکی خیلام» آورده (ص ۲۸۹)، در حالی که آنجا نام ناحیه بوده (بارتولد، ۱۳۵۲: ۳۶۸/۱) و روستا نامیدن آن، سهوی آشکار است. همچنین توصیف او درباره مرز نوشجان (ص ۲۸۹)، علاوه بر عدم ارتباط با فرارود، واجد اغلاط فاحش است. اول اینکه مکان نوشجان را در ختن و آن را مقرر خاقان ترکان می‌داند، ولی مطابق داده‌های موجود (نک: کریمی، ۱۳۸۹: ۱۵ / ذیل «ختن») این هر دو ادعا خطا است. دیگر اینکه در آن دوره، اصولاً این ناحیه جزء قلمرو اسلامی نبود. دیگر اینکه از وجود بیست هزار مرزبان در نوشجان خبر داده که نامشان در دیوان ثبت و هر ده نفرشان را با صد ترک قرلق برابر می‌دانستند، ولی روایات حدودالعالم (۱۳۶۲: ۸۳) و قدامه (۱۸۸۹: ۲۰۶، ۲۰۹) نادرستی آن را نشان می‌دهند.

۵. نتیجه‌گیری

کتاب «درآمدی بر جغرافیای تاریخی فرارود» به رغم اهمیت موضوع، نوآوری در انتخاب و نحوه ارائه موضوع، به خاطر عدم رعایت روش علمی در ارائه مطلب و استناد به منابع، هیچ یک از شروط لازم برای یک متن درسی دانشجویی و یک متن طلایه‌دار در یک عرصه پژوهشی را نداشته و در هر یک از این ابعاد، کاستی‌هایی دارد که از آن جمله می‌توان به ناهماهنگی عنوان و محتوا، عدم رعایت شیوه علمی در تدوین و ارجاع، بی‌توجهی به سابقه تحقیق، پایبندی به تاریخ‌نگاری نقلی و فقدان تحلیل، آشفته‌نویسی و پراکنده‌گویی، فهم ناصحیح از متون تاریخی و در نتیجه اغلاط مضمونی اشاره کرد و با این وضع نمی‌تواند به عنوان یک کتاب درسی دانشگاهی باشد و در عرصه پژوهشی نیز قابل استفاده نیست.

پی‌نوشت

۱. تنها استثناء این قاعده، این است که در بخش جغرافیای اقتصادی (صص ۲۹۲-۲۹۵)، ۱ بار به مطالعات سغدی و ۸ بار به داودف ارجاع داده است.
۲. آثار یاقوت حموی، سمعانی، ابودلف خزرچی، محمد بن نجیب بکران، ابن فضلان، زکریا قزوینی، مجمل‌التواریخ والقصص، رشیدالدین، بیرونی، مروزی، کاشغری، نسفی، عبدالغافر فارسی، خوارزمی، ابن خلکان، ابن فوطی، ابوالحسن بیهقی، ثعالبی، عوفی قوتادغوبیلیق، تذکره بغراخان، ابن ندیم، جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات از این جمله اند. برخی متون دیگر را نیز که ظاهراً مورد استفاده قرار داده ولی از داده‌های آنها استفاده لازم را نبرده و به یک یا دو ارجاع سطحی و کم اهمیت اکتفاء شده است. برای مثال، یاقوت حموی به عنوان بزرگترین جغرافیانویس عالم اسلام، اطلاعات جغرافیایی مفصلی درباره نواحی مختلف قلمرو اسلامی به ویژه ماوراءالنهر آورده ولی مؤلف، فقط یک بار (ص ۷۴) و برای استقرار عربها در خراسان پیش از قتیبه به وی ارجاع داده است.
۳. چنانکه در متن فقط ۱۰ بار به آن ارجاع داده، ۶ بار فقط برای نام رود جیحون و شعبات آن، ۱ مورد (ص ۳۷ پاورقی ۵) برای نام قدیم کشک دریا، ۱ مورد (ص ۳۸ پاورقی ۱) برای نام امروزی رود سغد، ۱ مورد (ص ۴۱، پاورقی ۴، ۳) برای نام امروزی شعبات سیحون، و ۱ مورد (ص ۲۸۳ پاورقی ۶) برای تطبیق نوشجان با ختن به آن استناد کرده است.
۴. نویسنده تلاش‌های زیاد بن ابیه در این رابطه را نادیده گرفته است و این امر زمانی شگفت آورتر می‌نماید که بدانیم ایشان در تدوین ۳ صفحه مربوط به ویژگی‌های اقوام عرب فرارود ۳ بار (در ص ۷۳ پاورقی، ۴، در ص ۷۴، پاورقی ۱، ۷) به شعبان ارجاع داده است. در حالی که شعبان، شرح دقیقی از دلایل و چگونگی مهاجرت و استقرار دایمی اعراب در خراسان توسط زیاد بن ابی سفیان آورده است (شعبان، ۱۳۸۶: ۴۸-۵۰).

کتاب‌نامه

- ابن بکران، محمد بن نجیب (۱۳۴۲)، جهان‌نامه، به کوشش محمد امین ریاحی، تهران: ابن سینا.
- ابن خردادبه، عبیدالله، (۱۸۸۹)، المسالک و الممالک، به کوشش دخویه، لیدن: بریل.
- ابن رسته، احمد بن عمر (۱۸۹۲)، الأعلاق النفیسة، تصحیح یان دخویه، لیدن: بریل.
- ابن فقیه، احمد بن محمد همدانی (۱۸۸۵)، مختصر البلدان، تصحیح یان دخویه، لیدن: بریل.
- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۹۹ق) الکامل فی التاریخ، تصحیح کارل یوهانس تورنبرگ، ۱۲ ج، بیروت: دارصادر.
- ابن حوقل، ابوالقاسم محمد (۱۹۶۷)، صورة الارض، لیدن: بریل.
- ابودلف خزرچی، مسعر (۱۴۱۶)، رساله‌الأولی، تحقیق مرین سعید مرین عسیری، عربستان: مکتبة‌الملک‌فهد‌الوطنیة.

- ادریسی، ابو عبدالله محمد بن محمد (بی‌تا) نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق، ج ۲، قاهره، مكتبة الثقافة الدينية.
- اصطخری، ابراهیم بن محمد (۱۹۲۷)، مسالك الممالک، به کوشش دخویه، لیدن: بریل.
- اومستد، ا.ا (۱۳۷۲)، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی. ترجمه محمد مقدم، تهران: امیرکبیر.
- بارتولد، و. و (۱۳۹۲)، تاریخ هفت آب، ترجمه محسن رحمتی، شیراز: نوید شیراز.
- بلادری، احمد بن یحیی (۱۴۲۱)، فتوح البلدان، بیروت: دار و مكتبة الهلال.
- بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد (۱۹۲۳)، الآثار الباقية عن القرون الخالية، تصحیح ادوارد زاخاو، لایپزیک.
- پریساک امیلیان، (۱۳۸۵)، فروپاشی امپراتوری اغوز بیغو، ترجمه محسن رحمتی، پژوهشنامه تاریخ دانشگاه آزاد بجنورد، سال ۱، شماره ۴.
- پرنیا، حسن (۱۳۶۲)، ایران باستان، ج ۳، تهران: دنیای کتاب.
- جیهانی، ابوالقاسم بن احمد (۱۳۶۸)، اشکال العالم، ترجمه کهن فارسی، تصحیح فیروز منصوری، تهران: به نشر.
- حدود العالم من المشرق الى المغرب (۱۳۶۲)، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: طهوری.
- راهنمای کشورهای مستقل مشترک المنافع و جمهوریهایی بالتئیک (۱۳۷۸)، تهیه و تدوین گیتاشناسی، تهران: مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی.
- رحمتی، محسن (۱۳۹۲ الف)، «گسترش اسلام در قلمرو قرلوقها»، فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی، دوره ۵، شماره ۱.
- رضا، عنایت‌الله (۱۳۸۴)، ایران و ترکان در روزگار ساسانیان، تهران: علمی و فرهنگی.
- رضازاده سفارودی، معصومه (۱۳۹۰)، «خیوه»، دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۶، تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی.
- زکی ولیدی طغان (۱۳۷۶)، «بلاساغون»، دانشنامه جهان اسلام، ج ۳، تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی.
- شانی‌نوف، ن. بریان (۱۳۸۳)، تاریخ روسیه از آغاز تا انقلاب اکتبر، ترجمه خانبا یا بیانی، تهران: دانشگاه تهران.
- شجاعی مهر، حسن (۱۳۹۲)، درآمدی بر جغرافیای تاریخی فرارود در سده‌های نخستین اسلامی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت).
- شعبان، م.ا (۱۳۸۶)، فراهم آمدن زمینه‌های سیاسی و اجتماعی نهضت عباسیان در خراسان، ترجمه پروین ترکمنی‌آذر، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۸)، تاریخ الامم و الملوک، تحقیق عبدالله علی مهنا، ج ۱۰، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
- فرای، ریچارد نیلسون (۱۳۶۳)، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: سروش.
- قدامة بن جعفر (۱۸۸۹)، الخراج، به کوشش دخویه، لیدن: بریل.
- قزوینی، زکریا بن محمد (بی‌تا)، آثار البلاد و اخبار العباد، بیروت: دارصادر.
- کاشغری، محمود بن محمد (۱۳۳۳-۱۳۳۵ ق)، دیوان اللغات التترک، تصحیح معلم رفعت، ج ۳، استانبول: مطبعه عامره.
- کریمی، اصغر (۱۳۸۹) «ختن»، دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۵، تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی.
- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک (۱۳۶۳)، تاریخ گردیزی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.

گروسه، زنه (۱۳۶۸)، امپراطوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران: علمی و فرهنگی.
 گیرشمن، رومن (۱۳۷۹)، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران، علمی و فرهنگی.
 لسترنج، گای (۱۳۷۳)، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران: علمی و فرهنگی.

لیتوینسکی، ب. الف (۱۳۷۶)، طلوع ساسانیان؛ تاریخ تمدنهای آسیای مرکزی (کتابی از یونسکو)، ترجمه صادق ملک شه میرزادی، بخش ۲ از ج ۲، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
 مجمل التواریخ و القصص (۱۳۸۳)، تصحیح ملک الشعرای بهار، تهران: دنیای کتاب.
 مروزی، شرف‌الزمان (۱۹۴۲)، منتخبات طبایع الحیوان، انتخاب مینورسکی، لندن: بی‌نا.
 مسعودی، علی بن حسین (۱۴۰۹)، مروج الذهب ومعادن الجوهر، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، ج ۴، بیروت: شرکت-العالمیة للکتاب.

مشکور، محمد جواد (۱۳۶۴)، تاریخ سیاسی ساسانیان، ج ۲، تهران: دنیای کتاب.
 مقدسی، احمد بن محمد (۱۴۰۸)، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، تحقیق محمد مخزوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

نرشخی، محمد بن جعفر (۱۳۶۳)، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر قباوی، تصحیح مدرس رضوی، تهران: توس.
 نسفی، ابوحفص عمر بن احمد (۱۳۰۸)، تذکره جغرافیایی تاریخ ایران، ترجمه حمزه سردادور، تهران: چاپخانه اتحادیه.

نسفی، ابوحفص عمر بن احمد (۱۳۵۲)، ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، ج ۲، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
 نسفی، ابوحفص عمر بن احمد (۱۳۶۵)، بخارا: دستاورد قرون وسطی، ترجمه محمود محمودی، تهران: علمی و فرهنگی.

نسفی، ابوحفص عمر بن احمد (۱۳۶۸)، مسالک و ممالک (ترجمه فارسی قدیم)، تصحیح ایرج افشار، تهران: علمی و فرهنگی.

نسفی، ابوحفص عمر بن احمد (۱۳۷۳)، میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی.
 نسفی، ابوحفص عمر بن احمد (۱۳۷۶)، تاریخ ترکهای آسیای میانه، ترجمه غفار حسینی، تهران: توس.
 نسفی، ابوحفص عمر بن احمد (۱۳۷۸)، القند فی معرفة علماء سمرقند، تحقیق یوسف الهادی، تهران: میراث مکتوب.
 نسفی، ابوحفص عمر بن احمد (۱۳۸۷)، «حدود العالم»، دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۲، تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی.

نسفی، ابوحفص عمر بن احمد (۱۳۸۸)، تاریخ باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی.
 نسفی، ابوحفص عمر بن احمد (۱۳۹۲)، «کمپجیان و نقش آنها در تحولات سیاسی ماوراءالنهر»، پژوهشهای تاریخی دانشگاه اصفهان، سال ۵، شماره ۴.

نسفی، ابوحفص عمر بن احمد (۱۴۲۱)، التنبیه و الإشراف، بیروت: دار و مکتبة الهلال.
 یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابوعبداله (۱۳۹۷ق)، معجم البلدان، تصحیح فردیناند ووستنفلد، ج ۵، بیروت: دارصادر.

درس‌نامه «جغرافیای تاریخی فرارود» در بوته نقد ۱۸۳

یعقوبی، احمدین ابی یعقوب (۱۸۹۲)، کتاب البلدان، به کوشش یان دخویه، لیدن: بریل.

Barthold-Bosworth(2000)“TEREK”, *Encyclopaedia of Islam*, New Edition, vol.10, Leiden:Brill.

Bosworth, E.C(1986) “Balasagun”, *Encyclopaedia of Iranica*, ed.Ehsan Yarshater, Vol .3, London: Routledge&Kegan Paul.

Bosworth, E.C(1995) “Orkhon”, *Encyclopaedia of Islam*, New Edition, vol.8, Leiden:Brill.

Bosworth, E.C(1997) “Karluk”, *Encyclopaedia of Islam*, New Edition, vol.4, Leiden: Brill.

Cahen,CI(1991) “Ghuzz”, *Encyclopaedia of Islam*, New Edition, vol.2, Leiden: Brill.

Gibb.H.A.R(1970), *The Arab Conquest Of Central Asia*, New York,AMSpress.

Golden,P.B(2000)“TOGHUZGHUZ”, *Encyclopaedia of Islam*, New Edition, vol.10, Leiden:Brill.

Hudūd-al-'Aīlam: The Regions of The World (1982), translated and explained by v.Minorsky, with the preface by v.v.Barthold, edited by Bosworth, London,Cambridge:taustees of e.j.w.gibb memorial.